

برخی مفاهیم در مورد انقلاب ملی – دموکراتیک

تتبع و نگارش از: سیاوش آزاد

ناشر: hkoroshrad.org

(فبروری ۲۰۲۲)

برخی مفاهیم در مورد انقلاب ملی – دموکراتیک

سؤال

انقلاب ملی – دموکراتیک چیست؟

جواب:

بهتر است نخست تعریفی از مفاهیم "ملی" و "دموکراتیک" به دست دهیم: انقلاب یک تحول عظیم و تغییر کیفی و بنیادی در جامعه را گویند.

امپریالیسم نیروئی است که بر حریم حیات اجتماعی خلق ها تجاوز و بر آنان ستمروائی می کند؛ منابع کشور های تحت سلطه را از طریق صدور سرمایه غارتگر مالی تاراج کرده؛ قیام های آزادیخواهی خلق های مستعمرات و نیمه مستعمرات را سرکوب کرده؛ طبقه کارگر و زحمتکشان را در کشور های کانونی و کشور های تحت سلطه پیرامونی با در دست داشتن حربه سرمایه، به شدت استثمار کرده، جنگ های جهانی و منطقه ئی به راه انداخته؛ با حرص و آز برای مافوق سود، به سلامت محیط زیست و وحدت انسان با طبیعت شدید ترین صدمه را وارد و با این ذرایع مانع رشد مستقلانه سالم اقتصادی – اجتماعی کشور های وابسته و تحت سلطه می شود. لذا، اصطلاح "ملی" به طور اساسی مفهوم "ضد امپریالیسم" را افاده می کند. با این افاده، نمی توان هر فرد یا گروهی را "ملی" نامید. از این رو، اصطلاح "ملی" به فرد یا نیروئی اطلاق می گردد که آن شخصیت و نیرو دارای تفکر، موضع و عملکرد ضد سیستم امپریالیسم باشد. اصطلاح "دموکراتیک" صفت اسم دموکراسی یا دموکراتیسم است. واژه دموکراتیک، به فرد، گروه یا اندیشه ها و کارکرد و اقدامات جمعی به معنی ضد ارزش ها و راه و روش استبدادی فئودالی اطلاق می شود که برای ایجاد نهاد ها و قوانین دموکراتیک بورژوائی و به طور نسبی به شیوه دموکراتیک اندیشیده، عمل می کنند و نافذ و اجرائی می شوند.

در حالت مستعمراتی یک کشور مفروض، در ترکیب "ملی – دموکراتیک" جانب "ملی" عمده بوده، یعنی این که نخست مبارزه ضد امپریالیسم بر پایه تضاد عمده آن پروسه، عمدگی یافته و بعد دموکراتیسم و یا هم توأم با آن، اما شاخص بارز آن مبارزات ضد امپریالیستی و یا ملی می باشد. وقتی می گوئیم "توأم با آن"، دیگر دو تضاد را ارائه نمی دارد، بلکه پیوند متقابل و در هم آمیزی آنها را می رساند.

در اصطلاح "دموکراتیک" اولاً مبارزات ضد فئودالی و یا ضد کمپرادوری بارز بوده و بعد مبارزه ضد امپریالیستی.

سؤال؟

در کدام وضعیت انقلاب "ملی – دموکراتیک" ضرورت است و در کدام زمان انقلاب "دموکراتیک – ملی"؟

جواب:

وقتی که سرزمین ما تحت سیطره اشغالگران امپریالیست قرار داشته باشد، انقلاب ملی – دموکراتیک از وظائف الزامی ماست، چون وجه ملی آن یعنی نجات کشور از زیر سیطره اشغالگران ضرورت عمده و فوری و بارز می باشد. بناءً، کلمه "ملی" در ردیف اول قرار می گیرد، بعد "دموکراتیک" این بدان معنا است که در کشور عقب مانده نظیر کشور ما در جریان ۲۰ سال اخیر از این که مورد اشغال قرار گرفته بود، نخست باید به منظور کسب استقلال و آزادی کشور از چنگال اشغالگران پرداخته می شد و توأم با آن، برای تحقق ایده آل های دموکراتیک مبارزه می شد که جنبه غیر عمده داشت.

و اما انقلاب "دموکراتیک – ملی" در کشوری نیاز است که مشخصه آن کشور، قرار داشتن در موقعیت نیمه فئودالی – نومستعمراتی با سلطه و نفوذ غیرمستقیم اقتصادی و سیاسی مراکز امپریالیستی در چنین کشوری است. در چنین حالتی، مبارزه ملی از کانال مبارزه دموکراتیک و مبارزه ضد امپریالیستی از کانال مبارزات ضد فئودالی و ضد بورژوا – کمپرادوری می گذرد. این به چه معنا است؟ بدین معنی که کشور دارای استقلال ظاهری می باشد و فئودال ها و کمپرادور ها در سریر قدرت قرار دارند و هم چنان از طرف دول امپریالیستی از بیرون کمک و هم در وابستگی قرار دارند. بناءً کلیت مبارزه ای که علیه آن صورت باید بگیرد، مبارزات "دموکراتیک – ملی" گفته می شود.

رفیق مائوتسه دون این موضوع را چنین توضیح می دهد:

«این دو وظیفه اصلی یعنی انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک از هم فرق می کنند و در عین حال مجموعه واحدی را تشکیل می دهند. از آن جایی که وظیفه انقلاب ملی در چین اکنون در درجه اول عبارت است از مبارزه علیه امپریالیسم جاپان که به چین تجاوز کرده است و وظیفه انقلاب دموکراتیک هم باید تا پیروزی در جنگ بتواند حاصل گردد. لذا این دو وظیفه دیگر بهم وابسته شده اند. اشتباه است اگر تصور شود که انقلاب ملی و دموکراتیک دو مرحله کاملاً متمایز انقلاب هستند».

سؤال؟

چرا ما در گام نخست در کشور ما به "انقلاب ملی - دموکراتیک" یا همان "انقلاب دموکراتیک نوین" نیاز داریم؟ چرا به منظور انقلاب سوسیالیستی که همانا آرمان حقیقی ما است، نپردازیم؟

جواب:

سؤال جالبی است. ببینید ما یکی فورماسیون یا شیوه تولید فئودالی داریم و دیگری شیوه تولید سرمایه داری. در سیستم سرمایه داری یک طرف طبقه کارگر است و طرف مقابل آن سرمایه دار که از نیروی کار کارگر از طریق خلق ارزش اضافی، بهره می برد. در نظام فئودالی یک طرف طبقه حاکم را فئودال ها تشکیل می دهند و طرف دیگر آن طبقه دهقان است که محکوم می باشد و با پرداخت بهره مالکانه و انجام بیگاری مورد بهره کشی فئودال ها قرار می گیرد. تا این جای کار پای امپریالیسم در این میان نیست. بر هر انقلاب اجتماعی است که تضاد اساسی یا عمده آن مرحله تاریخی یا مقطع معین در متن آن مرحله را حل کند. بناءً نوع انقلاب سوسیالیستی و انقلاب دموکراتیک نوین بر حسب تمایلات ذهنی و خواهشات ما نبوده و از اوضاع اقتصادی - اجتماعی کشور مفروض ناشی می گردد و ساختار اقتصادی - اجتماعی آن کشور تعیین کننده نوع انقلاب دموکراتیک و یا سوسیالیستی می باشد. چنان که می بینیم تروتسکیست ها به انقلاب دموکراتیک هیچ نوع اعتقادی ندارند. این نوع برداشت ناشی از تمایلات ذهنی روشنفکرانه است تا بازتاب واقعیت های مشخص تاریخی کشوری مثل افغانستان.

در صورتی که شیوه تولید کشوری "نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی یا مستعمراتی" باشد، انقلاب آن هم یک انقلاب دموکراتیک تیپ نوین خواهد بود. چنان چه در کشور دیگری مناسبات و شیوه تولید سرمایه داری حاکم باشد، به اساس ساختار آن جامعه، انقلاب آن نیز سوسیالیستی خواهد بود.

قسمی که در کشور ما دیده می شود، هشتاد فیصد نیروی کار در بخش زراعت و مالداری مصروف کار می باشند. وسیله و منبع عمده تولید زمین است و نیروی عمده تولید کننده دهقان. در این صورت مالک وسیله عمده تولید یعنی زمین، هم زمیندار. طبقه فئودال در کشور ما افغانستان متشکل است از زمینداران، فرماندهان و یا لاردهای جنگی، رهبران وطن فروش جهادی و برخی از سران و فرماندهان گروه طالبان که هم از طریق جنگ و هم از طریق کشت و زرع کونار و پراسس تریاک و هم از راه غصب، زمین فراچنگ آورده اند.

ورود سرمایه مالی، تکنیک، بذر و دام اصلاح شده، کود کیمیائی، ادویه ضد آفات نباتی و حیوانی و روش های جدید کشت و زرع و دامپروری به کشور و به ویژه در جریان ۲۰ سال اخیر در فارم های سرپوشیده یا گرمخانه برای تولید سبزی ها (Greenhouse)، بخش تولید نسبتاً بزرگ مثل کاشت زعفران و کونار در مزارع بزرگ با کارگران روزمزد شامل زنان و مردان کارگر، مرغداری و غیره در چندین ولایت کشور توسط سرمایه دلالی فئودال - کمپرادور ها و بورژوا - کمپرادور ها در کنار سلطه قبلی مستقیم اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم در کشور ما؛ هم بیانگر خلق نماینده سرمایه مالی امپریالیسم به عنوان یک طبقه در کشور است و هم تحول فئودالیسم را به نیمه فئودالیسم در موقعیت "نومستعمراتی" کشور می رساند.

به رغم این نوآوری ها در عرصه اقتصاد زراعتی در کشور، ابزار تولید و شیوه کشت و کار و درو که روزانه از آن استفاده می شود، نه مدرنیزه و صنعتی، بلکه به طور عمده سنتی باقی مانده است.

لذا بدین صورت گفته می توانیم که همین اکنون پس از شکست و فرار امپریالیسم اشغالگر از افغانستان و به قدرت رسیدن فئودال - کمپرادور های طالبان، شیوه تولید حاکم در کشور ما در نتیجه همسویی تجاوزکارانه، ورود تکنیک، سرمایه مالی و در مجموع سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی امپریالیسم و شکل گرفتن طبقه بورژوازی بزرگ کمپرادور؛ نیمه فئودالی - نومستعمراتی است.

انقلاب ملی - دموکراتیک یا دموکراتیک نوین هم وظیفه دارد تا این سه کوه گران (امپریالیسم، نیمه فئودالیسم و بورژوازی بزرگ) را از دوش خلق زحمتکش افغانستان بردارد.

سؤال؟

آیا انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی دو نوع انقلاب جدا از هم اند؟

جواب:

انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی این ها دو انقلاب اند که از نقطه نظر ماهیت و وظائف خویش متفاوت می باشند، اما این دو پروسه متصل با هم اند.

رفیق مائو تسه دون در این رابطه چنین افزوده است:

«نخستین گام یا نخستین مرحله این انقلاب مسلماً بنای جامعه سرمایه داری تحت دیکتاتوری بورژوازی چین نیست و نمی تواند هم باشد، بلکه با بنای جامعه دموکراسی نوین تحت دیکتاتوری مشترک کلیه طبقات انقلابی چین که در رأس آنها پرولتاریای چین قرار دارد، پایان می پذیرد. سپس انقلاب به سوی مرحله دوم، مرحله ساختمان جامعه سوسیالیستی در چین پیش خواهد رفت».

سؤال؟

نیرو های محرکه و متحدان انقلاب ملی – دموکراتیک تراز نوین کدام طبقات و اقشار اند؟

جواب:

این نیرو ها عبارت از چهار طبقه به قرار زیرین اند: طبقه کارگر، طبقه دهقان، طبقه متوسط خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط یا ملی اند.

طبقه کارگر نیروی رهبری کننده و طبقه دهقان که اکثریت خلق افغانستان را تشکیل می دهد، نیروی عمده آن انقلاب را می سازد. این دو طبقه، به ویژه طبقه کارگر بیش از همه تحت ستم و استثمار قرار دارند و بیشترین قابلیت و ظرفیت انقلابی را دارا هستند. رهبری انقلاب باید در دست طبقه کارگر که از تمامی استثمار شدگان و سیر آتیه روند انقلابی نمایندگی می کند، تحت هدایت سازمان پیشتاز آن باشد؛ زیرا این طبقه پیشروترین و انقلابیترین طبقه است. قابل یادآوری است که در کشورهای عقب مانده نظیر کشور ما، که ساختار و ساختار اجتماعی – اقتصادی نیمه فئودالی و نومستعمراتی – مستعمراتی را دارا هستند و نظام های استبدادی دیر پا از موضع طبقات حاکم ارتجاعی از سالیانی در آن حاکم و سلطه و سیادت کامل و مستقیم استعماری امپریالیسم مثل اداره مستعمراتی ساقط شده تحت ریاست "کرزی – احمدزی" و یا نواستعماری (سلطه غیر مستقیم اقتصادی – سیاسی امپریالیسم، حضور سرمایه مالی و سلطه سیاسی از طریق ساختار حاکم نیمه فئودالی/کمپرادوری) مثل امارت اسلامی طالبان جاری است، نه تنها طبقه کارگر، بلکه سایر طبقات و اقشار نیز از ستم امپریالیسم بیرونی و نظام حاکم بومی و استثمار در رنج و عذاب اند. آنها هم از دیدگاه منافع طبقاتی خویش، علیه نظام طبقاتی استبدادی و وابسته به امپریالیسم، قرار می گیرند. این که این ایستادگی علیه این دو ستمگر و استثمارگر بومی و بیرونی تا کدام حدود خواهد بود، بحث جداگانه ای است که باید خصوصیات این اقشار و طبقات را در متن اوضاع و شرایط خاص و در موقعیت های جذر و مد جنبش انقلابی و آزادیخواهانه خلق تحت ستم و استثمار، به مدافعه گرفت.

اما برای سازمان پیشتاز و انقلابی این مهم است که از مبارزه این نیرو های اجتماعی – سیاسی علیه حاکمیت ارتجاعی – استعماری، و خواسته ها و تقویت روحیه رزمجویانه شان و وجوه مشترک شان با طبقه کارگر در جهت براندازی نظام وضعیت حاکم ارتجاعی یا مستعمراتی – نومستعمراتی حمایت کرده و با آنان متحد و همراه گردید.

برای پیروزی انقلاب ملی – دموکراتیک نیروی طبقه کارگر به تنهایی کافی نیست. به دلیل این که طبقه کارگر بنا بر ساختار نیمه فئودالی – نومستعمراتی پیشاسرمایه داری کشور ما، اکثریت نبوده و از لحاظ کمیت قلیل و از نگاه کیفیت نسبتاً جوان و ناپخته است، بایستی برای برانداختن نظام و وضعیت حاکم در کشور به کمک سایر طبقات که آنها هم به نحوی در مقابل مظالم و استثمار ارتجاع و ستمگری استعماری قرار دارند، در تشریک مساعی و در وحدت قرار گرفت.

به معنی دیگر، یک مفهوم انقلاب ملی – دموکراتیک نوین، رفتن در پی متحدان طبقه کارگر نیز می باشد و کسانی که به انقلاب می اندیشند و مبارزه می کنند، به متحدان آن نیز فکر می کنند. در هر مقطع انقلابی طبقات و اقشاری در صف خلق قرار دارند. شیوه برخورد درست در صف خلق، شیوه "وحدت و مبارزه" است. باید با این روش با مواضع و افکار ملی و انقلابی طبقات و اقشار غیرپرولتری همراهی کرده و علیه مواضع ارتجاعی، تزلزل و زیانکاری و افکار نادرست این نیرو ها، از موضع منافع علیای ملی و منافع تاریخی زحمتکشان و آینده نگری مبارزه صورت گیرد.

چیز دیگری که در این جا قابل یادآوری دانسته می شود، این است که نباید طبقه کارگر و سازمان پیشتاز آن در میان سایر طبقاتی که با ایشان در همگرایی و همسوئی مبارزاتی قرار می گیرند، منحل گردیده و مرز تمایز خود را با آن نیروی طبقاتی – سیاسی از دست

بدهند. یعنی این که رهبران و اعضای سازمان انقلابی از پختگی ایدولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی برخوردار باشند که سم فکری و رفاه طبقات بالا دست آنها را هضم ننماید. در مقابل، سازمان انقلابی از چنان توانمندی و نیروی جاذبه برخوردار باشد تا بتواند طبقات و اقشار غیرپرولتاری را به سوی خود به صف مبارزه و انقلاب بکشاند و آنها را تربیت انقلابی نماید. این کاریست دشوار که باید جوانب مختلف آن را به طور دقیق متوجه باشیم.

سؤال؟

چرا باید انقلاب دموکراتیک را انجام داد، حال آن که مبارزه علیه امپریالیسم متجاوز از مبرمیت برخوردار است؟

جواب:

در حقیقت انقلاب ملی - دموکراتیک شامل دو جنبش انقلابی است که به نحو فشرده با یکدیگر پیوند داشته و به روی یکدیگر نفوذ و تأثیر متقابل می گذارند.

در کشور های تحت سلطه مستقیم یا غیرمستقیم امپریالیسم سه کوه گران بر دوش خلق سنگینی می کند: کوه اول طبقه حاکم فئودال؛ کوه دوم طبقه حاکم بومی بورژوازی بزرگ کمپرادور و کوه سوم، امپریالیسم بیرونی. با توجه به همدستی و روابط نزدیکی که بین امپریالیست ها، فئودال ها، بورژوازی بزرگ کمپرادور وابسته به امپریالیسم به منظور تداوم سلطه مشترک شان برقرار است، غیرممکن است که بتوان فقط امپریالیست ها را سرنگون کرد، بدون این که به پایه اجتماعی فئودالی و کمپرادوری و عمده و فعله بومی سیاسی، نظامی، فرهنگی و مدنی امپریالیسم صدمه وارد ساخت. زیرا این پایه اجتماعی نمی تواند بدون حمایت همه جانبه مادی و معنوی امپریالیسم بیرونی، دوام بیاورد. عکس این حالت نیز صادق است. به همین گونه با ضربت زدن به پایه اجتماعی فئودالی و کمپرادوری و عمده و فعله بومی سیاسی، نظامی، فرهنگی و مدنی امپریالیسم و ساقط کردن آن، سلطه و نفوذ امپریالیسم که در وجود آن مستقر بود، در کشور مفروض پایان می پذیرد.

پیوند فشرده میان وظیفه ضد امپریالیستی و وظیفه ضد فئودالی انقلاب مسأله ای است متعلق به مقوله ستراتیژی انقلابی. تفکیک این دو وظیفه مبارزاتی، انقلاب را به شکست و سازمان انقلابی را به انحراف می کشاند. طی دو دهه اخیر و تا حدود پنج شش ماه قبل، امپریالیسم اشغالگر امریکا با شرکای تجاوز و جنایاتش سرزمین ما را تحت اشغال خود قرار داده و نیرو های طبقاتی فئودالی در کنار بورژوا - کمپرادور ها به شمول تکنوکرات ها و نمایندگان سیاسی فئودالیسم در وجود ارتجاع هار و دهن پاره اخوانی جهادی - قومی، در نقش پایه اجتماعی و همدست و جاده صاف کن اهداف امپریالیست های اشغالگر قرار داشته اند.

پس از شکست و فرار نیرو های اشغالگر از کشور و تسلط بخشی از ارتجاع فئودالی - کمپرادوری کشور در کسوت طالبان، وظیفه دموکراتیک مبارزاتی علیه این سلطه طبقاتی و نواستعماری تازه از راه رسیده طالبانی در صدر وظائف قرار گرفته است. به طور کلی، این دو وظیفه سترگ و سنگین برانداختن فئودالیسم، کمپرادوریسم و امپریالیسم با یکدیگر پیوند دارند و با انجام توأم موفقانه آن، این سه کوه گران از گرده خلق دور ساخته می شود.

سؤال؟

ستراتیژی انقلاب ملی - دموکراتیک کدام ها اند؟

جواب:

به طور اساسی، ستراتیژی انقلاب ملی - دموکراتیک عبارت است از تعیین دشمن عمده که در هر مرحله انقلاب باید سرنگون گردد. بدین منظور باید کلیه نیرو ها را با هم متحد ساخت (جهت ضربه اصلی)، تشخیص متحدان طبقه کارگر در هر مرحله، استفاده هوشیارانه از نیرو های ذخیره مستقیم و غیرمستقیم به منظور انفراد دشمن.

تاکتیک انقلابی عبارت است از تعیین دقیق مشی هدایت کننده طبقه کارگر در هر دوره اوج یا فروکش انقلاب، انتخاب اشکال مبارزاتی و سازمانی مناسب و مقتضی و نیز تعیین شعار های ترویجی و تبلیغی مناسب برای هر دوره و هر موقعیت، جایگزین کردن اشکال نو مبارزاتی به جای اشکال کهنه و تلفیق اشکال مبارزاتی برای کسب پیروزی.

سؤال؟

هدف کارگران از شرکت در انقلاب - دموکراتیک چیست؟

جواب:

تمامی طبقاتی که در انقلاب دموکراتیک شرکت می ورزند، هدف بلافصل مشترک آنها مبارزه علیه نهاد ها و ساختار های نظام فئودالی و سلطه و قیود رهنانه امپریالیسم و به جای آن، ایجاد سلطه و نهاد های بورژوا - دموکراتیک می باشد.

اما در مورد چگونگی رسیدن به این مامول بین نیرو های طبقاتی ضد فئودالیسم، کمپرادوریسم و امپریالیسم اختلافات عظیمی وجود دارد. مثلاً برای کارگران انقلاب دموکراتیک و به وجود آوردن نهاد های بورژوازی به هیچ صورتی هدف و منزل نهائی نمی باشد. از دید کارگران شرکت در مبارزات ملی دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی – کمپرادوری و به جود آوردن نهاد های بورژوائی، به مثابه مرحله انتقالی به انقلاب سوسیالیستی و ایجاد جامعه فارغ از ستم فرد از فرد، هدف است. حال آن که در مرحله انقلاب دموکراتیک مناسبات استثماری و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، باقی می ماند. کارگران به عنوان طبقه استثماری خواهند لغو این مناسبات اند و در جهت برآوردن این مقصود از دست یازیدن به قهر انقلابی بیم هم ندارند؛ اما طبقات و اقشار دیگر از موضع منافع و جایگاه طبقاتی خود با این موضوع برخورد می کنند.

سؤال؟

هدف بورژوازی متوسط از شرکت در انقلاب دموکراتیک چیست؟

جواب:

برای بورژوازی متوسط شرکت در انقلاب دموکراتیک تأمین سیادت سرمایه و ایجاد مناسبات بورژوائی هدف نهائی می باشد. بورژوازی خواهان سقوط کامل استبداد، لغو مالکیت خصوصی و پایان بخشیدن به استثمار فرد از فرد نیست. با آن که بورژوازی متوسط یا به اصطلاح رایج، ملی به طور نهائی به دنبال تأمین کامل سیادت سرمایه و استقرار مناسبات سرمایه داری می گردد، ممکن است که در شرایط مشخص انقلاب که خطر چپ را عمده تشخیص بدهد، با استبداد بر سر تقسیم قدرت توافق کند و با هم یک جا علیه تمایلات انقلابی و سرکوب سازمان های انقلابی قرار گیرند.

بورژوازی متوسط کشور تحت سلطه مثل افغانستان وقتی که منافعش از جانب امپریالیسم، و نیرو های ارتجاعی فئودالی – کمپرادوری با خطر مواجه شود، با کارگران یک جا می شود و علیه آن سه نیرو قرار می گیرد. وقتی که جنبش کارگری اوج بگیرد و منافع خود را از جانب کارگران در خطر احساس کند با آن سه نیرو همدستان گردیده و علیه کارگران به اقدامات سرکوب کننده دست می زند. باید این را به یاد داشت که بورژوازی ملی افغانستان از نظر اقتصادی – اجتماعی خیلی ضعیف است و خواهان سازش با دشمنان خلق افغانستان می باشد. این بورژوازی مایل نیست که برای همیشه با امپریالیسم و کمپرادوریسم قطع رابطه کند. به مثابه یک نیروی استثمارگر از این که هدف آن در هر حالت کسب سود از طریق دریافت ارزش اضافی از کارگران است، در جوهرش نمی تواند با امپریالیسم در ضدیت ماهوی و درازمدت قرار گیرد.

سؤال؟

چرا باید کارگران در انقلاب دموکراتیک شرکت نمایند؟ چرا به طور مستقیم برای تحقق انقلاب سوسیالیستی اقدام نمایند؟

جواب:

از جانی در کشور های تحت سلطه دارای ساختار نیمه فئودالی – نومیستمراتی مثل افغانستان امروزی تحت سیطره نیروی طبقاتی طالبانی کارگران موجودیت و هستی خود را مستلزم سرمایه داری می دانند. بدون وسائل و مناسبات تولیدی سرمایه داری، کارگری وجود نخواهد داشت که بخواهد برای تحقق و ایجاد جامعه سوسیالیستی مبارزه نماید. کارگران در مبارزه با سرمایه پیدایش یافته و پرورش می یابند.

بناء، طبقه کارگر به منظور رشد وجودی "در خود" و سپس، تکامل سیاسی – تشکیلاتی و فکری "برای خود"، به رشد سرمایه داری ضرورت دارد. از این رو به پروسه زایش و پرورش سرمایه به عنوان شرط پیدایش و پرورش خود، یاری می دهند.

از جانب دیگر در کشور های تحت سلطه امپریالیسم با نیمه فئودالیسم سخت جان و مناسبات استعماری، انقلاب دو مرحله ئی لازم است: نخست انقلاب ملی – دموکراتیک تیپ نوین و سپس انقلاب سوسیالیستی. حدوث تغییرات بورژوا – دموکراتیک در کشور های تحت سلطه با ساختار های پیشاسرمایه داری در زیربنا و روبنا به عنوان پیش شرط گذار از فئودالیسم به سوسیالیسم اجتناب ناپذیر است.

زیرا طبقه ای که باید واسطه این گذار باشد، فقط در اثر پیدایش سرمایه داری است که پا به عرصه وجود می گذارد و تغییرات زیربنائی و روبنائی سرمایه داری، پایه و اساس گذار به سوسیالیسم را پی می ریزد. راه دیگری به جز از انقلاب دموکراتیک نوین که سیادت آن و رهبری آن به دست کارگران قرار گیرد و نه بورژوازی، وجود ندارد.

در کشور های عقب نگه داشته شده ای نظیر افغانستان که در آن درجه آگاهی طبقاتی، رشد کمی و اعتلای تشکیلاتی کارگران در سطح نازلی قرار دارد، تحقق اهداف سوسیالیستی در شرایط کنونی غیر ممکن است.

اما کارگران افغانستان با وصف تکامل ناکافی می توانند با شرکت در جنبش دموکراتیک، خود را صاحب آگاهی و تربیت سیاسی و انسجام تشکیلاتی بسازند. کارگران ضمن شرکت در انقلاب دموکراتیک نباید از منافع خاص خود غافل باشند. باید متوجه تضاد های خاص خود و بورژوازی باشند. نباید در جنبش عام دموکراتیک بسنده کرده و در آن حل گردند و یا این که در جریان مبارزه علیه فئودالیسم و امپریالیسم، از مبارزه علیه بورژوازی روی برتابند. در هر حالت کارگران باید استقلال عمل و استقلال فکری، سیاسی و سازمانی خود را حفظ کنند.

سؤال؟

آیا شرکت کارگران در مبارزات دموکراتیک، به معنای گذشتن از آرمان های سوسیالیستی نیست؟

جواب:

این دو مبارزه و دو تاکتیک مبارزه دموکراتیک و مبارزه سوسیالیستی در مجاورت با هم قرار دارند. ولی از نظر امکان تحقق پذیری، هدف های مبارزه دموکراتیک بر مبارزه سوسیالیستی تقدم دارند و بنا به گفته نین بزرگ "راه سوسیالیسم از طریق دموکراتیسم عبور می کند".

قسمی که تجربه در کشور های نظیر کشور ما نشان داده است، سطح نازل رشد کمی کارگران صنعتی نمی تواند دلیل نفی سرکردگی شان باشد. زیرا که طبق لنینیسم و تجارب انقلاب اکتوبر، طبقه کارگر نقش خود را زیر رهبری سازمان پیشاهنگ خویش ایفاء می کند و این سازمان می تواند حتی در جایی که طبقه کارگر از حیث تعداد کوچک و از حیث پرورش سیاسی و سازمانی ضعیف است، تشکیل شود، البته حضور کارگران در ترکیب طبقاتی سازمان پیشاهنگ در تعیین خصلت، تفکر، عمل مبارزاتی و مواضع پرولتری آن سازمان، دارای اهمیت بسیار می باشد.

سؤال؟

چرا افغانستان به یک کشور سرمایه داری مبدل نگردید؟

جواب:

این سؤال دلائل متعدد تاریخی دارد که بدون توضیح مختصر مشکل است به آن پی برد. اولاً این که قبل از کشف راه های بحری افغانستان چهارراه آسیا، محل تلاقی و تماس مدنیت ها و فرهنگ ها و عبور کاروان های تجارتی بوده است. با به وجود آمدن راه های بحری، راه های زمینی تجارتی قدیم و راه ابریشم از رونق افتاده و متروک شد. لذا افغانستان و آسیای مرکزی و شرق منزوی گردید.

متعاقباً حملات اقوام چادرنشین توأم با نتایج سهمگین این هجوم ها، ویران سازی شهر ها، فروپاشی نهاد های اقتصادی - اجتماعی و ایجاد ناموزونی تکامل تاریخی کتله های بشری و گسست های تاریخی - فرهنگی، جنگ های داخلی امیران و شاهزادگان محلی، از میان رفتن شبکه های آبیاری و تأسیسات زراعی؛ تکامل طبیعی و تاریخی جامعه را به وقفه ها و رکود طولانی رو به رو ساخت. دو عامل اساسی، یکی تاریخی و دیگری استعماری، دست در دست هم مانع تکامل همه جانبه زیربنائی و روبنائی در افغانستان شدند.

الف - استعمار و امپریالیسم: با به وجود آمدن امپریالیسم و به تبع آن گسترش مستعمرات، به خصوص در کشور های عقب نکه داشته شده، باعث فلج و دگردیسی بورژوازی نوپای کشور ما گردیده و زمینه ساز همدستی امپریالیسم با فئودالیسم گردیده است. در نتیجه به عوض بورژوازی متوسط ملی یک قشر انگل به اسم "بورژوازی کمپرادور" در نقش دلال سرمایه مالی امپریالیستی و چاکر آن، عرض اندام کرد و این خود باعث ضربه پذیری بورژوازی ملی کشور گردید.

موجودیت سلطه مستقیم یا غیرمستقیم امپریالیسم در کشور های تحت سلطه در تضاد با پروسه رشد مستقلانه و سالم بورژوازی متوسط صنعتی - تجارتی بومی کشور واقع می شود.

پس از آن که امریکا در جنگ دوم جهانی به مثابه قدرت بزرگ عرض وجود کرد، با وارد ساختن کالا های صنعتی و صدور سرمایه نه تنها صنایع دستی را ورشکست ساخته، بلکه از رشد طبیعی بورژوازی ملی (تجاری-صنعتی) جلوگیری کرده و سپس سوسیال امپریالیسم شوروی این وابستگی به سرمایه مالی و پروسه استحاله بورژوازی متوسط را به بورژوازی کمپرادور بوروکرات عمیق، توسعه و تداوم بخشید.

در شرایط کنونی این سرمایه داری افغانستان نیست که رشد و تکامل می نماید، بلکه این سرمایه داری دول امپریالیستی است که در جهت کسب سود در صدد تلاش و گسترش اهداف استعماری خویش به همکاری بورژوازی دلال در افغانستان و منطقه کوشش به خرج می دهند.

ب — فئودالیسم سخت جان: سیطره و سخت جانی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی — ایدئولوژیک فئودالیسم به عنوان عامل بازدارنده تاریخی دست در دست امپریالیسم بیرونی مانع رشد و بالندگی مستقل و بلامانع طبیعی جوانه های اقتصاد سرمایه داری، سیاست و دانش و فرهنگ آن در افغانستان شده است.

این امپریالیسم توسط قدرت مالی و نظامی با ابزار و شیوه های متعدد خود در افغانستان از فئودالیسم ضربت خورده و روبنای آن پشتیبانی نموده و آن را دکنار طبقه دلال حفظ نموده و می پروراند.

سؤال؟

ساختار جامعه کنونی افغانستان کدام است؟

جواب:

ساختار کنونی جامعه ما یک جامعه نو مستعمره و نیمه فئودالی می باشد. نیمه یا نو مستعمره به این معنا که سرزمین ما رسماً از اشغال امپریالیسم امریکا و شرکای آن رهایی یافته است. نیمه فئودالی به این معنا که پایه و روبنای شیوه تولید فئودالی در اقتصاد روستائی و زندگی اجتماعی — فرهنگی جامعه مقام عمده را احراز می کند و در عین حال سلطه سیاسی و اقتصادی امپریالیسم و سرمایه مالی اش در وجود دستگاه دولتی بوروکراتیک و مستبد دارای پایه طبقاتی فئودالی کمپرادوری و بورژوازی کمپرادور در کشور ما دائر است.

اما همزمان بقایای شیوه های تولید ماقبل فئودالی و عناصر و نهاد هایی از مناسبات سرمایه داری نیز در آن وجود دارد که این ها در جوار مناسبات فئودالی قرارداداشته، ولی مسلط نگردیده اند.

شناخت دقیق از خصلت جامعه افغانستان انقلابیون را به درک خصلت انقلاب کشور مدد می رساند. انقلاب ملی — دموکراتیک که ما می خواهیم عملی نمائیم، علیه کیس؟ پاسخ روشن به این سؤال، کلید درک بسیاری از مسائل خواهد بود.

از آن جایی که خصلت جامعه کنونی افغانستان نیمه مستعمره و نیمه فئودالی است، دشمنان خلق افغانستان هم عبارت اند از امپریالیسم بیرونی و طبقات حاکم فئودال و بورژوازی بزرگ کمپرادور. خلق افغانستان در موقعیت جاری نیمه یا نومستعمراتی کشور با حاکمیت تئوکراتیک طبقاتی "امارت اسلامی" طالبان از موضع این دو طبقه حاکم، عبارت اند از طبقه کارگر، طبقه دهقان، خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط یا به قول رایج، بورژوازی ملی.

امپریالیسم، فئودالیسم و بورژوازی بزرگ کمپرادور با نمایندگان سیاسی شان در "امارت اسلامی"، چون سه کوه بزرگ بر دوش خلق کشور سنگینی می کنند. وظیفه انقلاب ملی — دموکراتیک توده های هم عبارت است از برداشتن این سه کوه گران از دوش زخمی خلق افغانستان.

رفیق ماؤتسه دون در مورد خصلت و وظیفه انقلاب ملی — دموکراتیک چین در شرایط مشابه با افغانستان کنونی، چنین می گوید: «از یک طرف باید انقلاب ملی را اجراء کرد که هدف آن برانداختن ظلم و ستم امپریالیسم خارجی است. و از طرف دیگر باید انقلاب دموکراتیک را انجام داد که هدف آن برانداختن ظلم و ستم مالکان ارضی فئودالی [و بورژوازی کمپرادور] در داخل کشور است، ولی وظیفه مهم تر همانا انقلاب ملی است که هدفش واژگون کردن امپریالیسم است.

این دو وظیفه بزرگ انقلاب چین با یکدیگر پیوند دارند. بدون برانداختن سلطه امپریالیسم، نمی توان سلطه طبقه مالکان ارضی فئودالی را از بین برد. زیرا امپریالیسم پشتیبان اصلی آن می باشد.

از طرف دیگر اگر به دهقانان در سرنگون کردن طبقه مالکان ارضی کمک نشود، تشکل یک ارتش نیرومند انقلاب چین جهت برانداختن امپریالیسم غیرممکن خواهد بود.

زیرا طبقه مالکان ارضی فئودال پایه اجتماعی عمده سلطه امپریالیسم در چین است و دهقانان نیروی عمده انقلاب چین هستند».

سؤال؟

مفهوم و شیوه های تطبیقی کار دموکراتیک و کار سوسیالیستی از نظر جنبه عملی چیست؟

جواب:

می‌خواهم به این سؤال از قلم تنوریسین انقلابی بزرگ لنین جواب ارائه بدارم که در یکی از نوشته‌های آموزنده‌اش زیر عنوان "وظائف سوسیال دموکرات‌های روس" چنین نگاشته است:

«کار سوسیالیستی دموکرات‌های روس عبارت است از ترویج آموزش‌های سوسیالیسم علمی، اشاعه مفهوم صحیح در باره طبقات مختلف جامعه روس، در باره رژیم اجتماعی و اقتصادی معاصر و مبانی و تکامل این رژیم و در باره طبقات مختلف جامعه روس، در باره روابط متقابل این طبقات و مبارزه آن با یک دیگر، در باره طبقه کارگر در این مبارزه و روش آن نسبت به طبقاتی که در حال سقوط و تکامل اند و نسبت به گذشته و آینده سرمایه داری و در باره وظیفه تاریخی سوسیال دموکراسی بین المللی و طبقه کارگر روسیه. تبلیغ در بین کارگران ارتباط لاینفکی با ترویج دارد. و طبیعتاً در شرایط فعلی سیاسی روسیه و با سطح فعلی ترقی توده‌های کارگر در درجه اول اهمیت قرار می‌گیرد. تبلیغ در بین کارگران عبارت است از این که سوسیال دموکرات‌ها در تمام تظاهرات خود به خودی مبارزه طبقه کارگر و در تمام تصادماتی که کارگران به خاطر روز کار مزد کار، شرایط کار، و غیره و غیره با سرمایه داران پیدا می‌کنند، شرکت ورزند. وظیفه ما از این لحاظ عبارت از آمیختن فعالیت خود با مسائل عملی و روزمره زندگی کارگر، کمک به کارگران برای این که ذهن‌شان در این مسائل روشن شود.

متوجه کردن کارگران به عمده‌ترین سوء استفاده‌ها، کمک به آنان برای این که خواست‌های خود را از کارفرمایان دقیق تر و عملی تر تنظیم نمایند. بالا بردن فهم کارگران در زمینه همبستگی و مصالح عمومی و آرمان عمومی کلیه کارگران روس به مثابه طبقه واحد کارگر که قسمتی از ارتش جهانی پرولتاریا را تشکیل می‌دهد. ایجاد محفل‌هایی بین کارگران، برقراری ارتباط صحیح و مخفی بین آنها و گروه مرکزی سوسیال دموکرات‌ها، چاپ و انتشار مطبوعات کارگری، برقراری مکاتبه با تمام مراکز جنبش کارگری، چاپ اوراق و بیانیه‌های تبلیغی و انتشار آن، تهیه عده ثابتی از مبلغان مجرب، این است به طور خلاصه شکل‌های فعالیت سوسیالیستی سوسیال دموکراسی روس.

کار ما در درجه اول و بیش از همه متوجه کارگران فابریک‌ها و کارخانه‌ها و کارگران شهرست. سوسیال دموکراسی روس نباید نیروهای خود را پراکنده نماید. ولی ما با اذعان به لزوم تمرکز نیروهای خود در بین کارگران فابریکه و کارخانه‌ها و تقبیح فکر پراکنده نمودن قواء ابدأ نمی‌خواهیم بگوئیم که سوسیال دموکراسی روس باید بقیه قشر‌های پرولتاریای روس و طبقه کارگر را نادیده بگیرد. ابدأ این طور نیست.

حال به وظائف دموکراتیک و کار دموکراتیک سوسیال دموکرات‌ها بپردازیم. بار دیگر تکرار می‌کنم که این فعالیت با فعالیت سوسیالیستی ارتباط لاینفک دارد.

سوسیال دموکرات‌ها ضمن ترویج در بین کارگران، نمی‌توانند مسائل سیاسی را از نظر دور بدارند. و هر کوششی را که متوجه از نظر دور کردن این مسائل یا حتی به بعد موکول کردن آن باشد، اشتباه ژرف و عقب نشینی از اصول اساسی سوسیال دموکراتیسم جهانی خواهند دانست. سوسیال دموکرات‌های روس به موازات ترویج اصول سوسیالیسم علمی، ترویج ایده‌های دموکراتیک را هم در بین توده‌های کارگر وظیفه خود قرار می‌دهند. آنها سعی دارند مفهوم حکومت مطلقه را با تمام صور فعالیت آن، و نیز این موضوع را که مبارزه موفقیت آمیز در راه آرمان کارگری بدون حصول آزادی سیاسی و دموکراتیک کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه غیر ممکن است، اشاعه دهند.

سوسیال دموکرات‌ها ضمن این که بین کارگران بر زمینه خواست‌های فوری اقتصادی تبلیغ می‌کنند، در عین حال تبلیغ بر زمینه احتیاجات سیاسی فوری، بدبختی‌ها و خواست‌های طبقه کارگر، تبلیغ به ضد تعدی پولیسی که در هر اعتصاب و در هر یک از تصادمات کارگران با سرمایه داران بروز می‌کند. تبلیغ به ضد محدودیت حقوق کارگران از نقطه نظر یک همکشور روس عمدتاً و از نقطه نظر این که اعضای ستم‌دیده‌ترین و مسلوب‌الحقوق‌ترین طبقه اند، خصوصاً و بالاخره تبلیغ به ضد هر نماینده برجسته و قره نوکر استبداد را که در تماس مستقیم با کارگران قرار می‌گیرد و بردگی سیاسی طبقه کارگر را آشکارا به وی نشان می‌دهد، نیز به طور لاینفکی با آن مربوط می‌نمایند.»

سؤال؟

سیر کلی پیدایش و سیمای فتودالیسم و تطور آن در افغانستان چگونه بوده است؟

جواب:



هرگاه از دولت های اساطیری "پارادتها یعنی پیشدادیان، کیانی ها و اسپه بگذریم" بر بستر تاریخ اولین بار دولت در سرزمین آریانا در عهد زمامداری کوشانیان در اوایل قرن دوم میلادی، در کشور ما به وجود آمد که خود امپراتوری کوشانی یک نظام برده داری بوده است. پس از رشد و استحکام بردگی، تا جایی که از مطالعه اسناد و مدارک تاریخی بر می آید، ساختار فئودالی از آغاز قرن سوم میلادی الی قرن هفتم میلادی در افغانستان کنونی، قسمت هائی از آسیای میانه و شرق ایران شکل گرفته و الی قرن دهم به استحکام خود رسید. در همین جا می باید بلافاصله افزود، یکی از ویژگی های جامعه ما در بستر زمان، خلاف کشور های اروپائی که با سقوط امپراتوری روم، برده داری نیز در شکل کهن خود مطلقاً از بین رفت و به شکل دهقان وابسته به زمین یا "سرف" استحاله یافت، در کشور ما بر مبنای هجوم اعراب مسلمان که تا آنزمان در ساختار اجتماعی اقتصادی برده داری زندگانی می نمودند؛ جان سختی نظام برده داری می باشد. جان سختی که برای قرن ها و حتی قرن بیست و چه بسا در صورت ادامه حاکمیت اسلام سیاسی طالب در قرن بیست و یک نیز ادامه خواهد یافت.

نظام فئودالی در اروپا در قرن پنجم و در آسیا و چین در قرن سوم، در هندوستان در قرن چهارم و پنجم، در عربستان بعد از خلافت های اسلامی شکل گرفت. نظام فئودالی هرچند در اروپا در مقایسه با کشورهای آسیائی آن زمان دیر تر به وجود آمد، مگر دیر نپائیده تا نیمه اول قرن هفدهم در اروپا جایش را از لحاظ اقتصادی به نظام جدید خالی نمود در حالی که شکل تعدیل شده نیمه فئودالی آن تا هم اکنون در برخی از کشورهای آسیائی مانند هندوستان و ماوراء لنهر، افغانستان، ایران و بین النهرین، عربستان در کنار عناصر و مناسبات تولیدی نظام سرمایه داری بوروکراتیک و وابسته، با جان سختی به حیاتش ادامه داده است.

عمده ترین خصوصیت این نظام نه تنها در اروپا و افریقای شمالی، بلکه در آسیا (به خصوص کشورهای شرق نزدیک و میانه) تشکیل و تکامل نظام فئودالی مبتنی بر مالکیت انحصاری طبقه فئودال بر زمین و بهره برداری از آن توسط استثمار دهقان و رعیت عملاً وابسته به زمین، بوده است.

در نظام فئودالی و یا (خان خانی) رشته اساسی تولید را زراعت و گله داری تشکیل می دهد. در دوران فئودالیت اهداف کلی و عینی تولید، عبارت از دریافت بهره مالکانه که از طریق کار اضافی به ارباب فئودال تعلق می گرفت. میزان یا نرخ استثمار به اوضاع و احوال تاریخی معین، در درجه اول به رابطه میان مالک فئودال و طبقه تولید کننده مستقیم (دهقان) بستگی داشت.

تضاد اساسی و عمده در نظام فئودالی همانا تضاد بین دهقان و فئودال بود. در دوران فئودالیت، رشد افکار به طور کلی در مسیر معتقدات مذهبی بوده است. مؤسسات مذهبی اوقاف فراوانی را در اختیار داشته و با دولت و اشراف فئودالی از جهت قدرت و نفوذ پهلو می زدند.

معتقدات مذهبی ایدئولوژی مسلط دوران فئودالیت بوده و انواع دیگر شعور اجتماعی مانند: فلسفه، هنر، اخلاق و حقوق را تابع خود می ساخته است. بدین ترتیب مذهب و نهاد های سیاسی، حقوقی و قضائی و مذهبی آن، به عنوان روبنای جامعه فئودالی طی تمام دوران نظام فئودالی نقش عظیمی در استمرار قدرت اقتصادی و سیاسی طبقه فئودال ایفاء کرده اند.

از همین جهت است که جنبش های دهقانی در نظام فئودالی رنگ و صبغه مذهبی به خود گرفته و در لباس مذهب تضاد های عمیق اجتماعی و طبقاتی را بروز می داده است.

به هر حال، فئودالیسم به عنوان یک فرماسیون اجتماعی - اقتصادی و یک نظام مسلط جهانی متجاوز از هزار سال تاریخ را در بر می گیرد و در برخی از کشورهای آسیائی و افریقا و من جمله کشور ما، تقریباً بیش یک هزار و پنجاه سال را در بر گرفته است. چنان چه این پروسه را در سرزمین خود ما از دوران های قبل از تسلط اسلام تا سال ها و دهه های اول و دوم قرن بیست و یکم می توان مشاهده کرد. تنها کیفیت و خصوصیات آن معمولاً یکسان نبوده است.

زیرا هر کشوری یا گروهی از کشور ها ویژگی های فئودالی مختص به خود را داشته اند. نظر به مطالعاتی که پژوهشگران عرصه تاریخ و جامعه شناسی انجام داده اند، شش نوع مالکیت ارضی را در نظام فئودالی تذکر داده اند.

۱ - اراضی دیوانی یا دولتی؛

۲ - اراضی وقفی یا موقوفات؛

۳ - اراضی ملکی یا اربابی - دهقانی؛

۴ - اراضی صوافی یا خاص سلطانی؛

۵ - اراضی اقطاعی یا انتفاعی مشروط؛

۶ - اراضی مشترک یا جماعات روستائی.

قابل یادآوری است که بقایای نظام بردگی تا به قرن پانزدهم میلادی در آسیای میانه و ایران به چشم می خورد. بردگی در کشور خود ما برای اولین بار در زمان سلطنت امان الله شاه طی فرمانی به طور رسمی لغو شد.

قبل از فاجعه خونبار و جنایتبار هفت ثور ۱۳۵۷ شمسی، در حدود ۹۰ درصد نیروی مستعد به کار کشور در سکتور زراعت و مالداری مصروف بودند. از آن جمله هشتاد درصد در روستا ساکن و عمدتاً وابسته به زمین بودند و تقریباً بیست درصد دیگر در چراگاه های کشور به مالدار می پرداختند.

اراضی قابل زرع کشور در حدود چهارده میلیون هکتار زمین (پنج جریب معادل یک هکتار) بود که صرف ۷۱۸ میلیون هکتار آن تحت کشت قرار داشته که از جمله ۳۱/۵ میلیون هکتار آبی و ۲/۴۹ میلیون هکتار آن زمین للمی بود.

هشتاد درصد زمین آبی در تصرف ملاکان بزرگ که تعداد آنها ۳۸ هزار خانواده که شش درصد مجموعی خانواده های زارعین کشور را در بر می گرفت، قرار داشت.

دهقانان کشور به قشر های ذیل تقسیم گردیده بود:

قشر دهقانان مرفه: هر یک از ۲۰ جریب تا ۵۰ جریب یا بیشتر از آن زمین داشتند.

قشر دهقانان میانه حال: از ۸ جریب تا ۲۰ جریب در مالکیت خود داشتند.

قشر دهقانان فقیر: در اراضی ملاکان به حیث سهمیه کار، اجاره دار و یا کارگر زراعتی کار می کردند.

با این همه، سیر وارد شدن سرمایه، تکنیک، ادویه ضد آفات نباتی و تا حدودی حیوانی، بذر اصلاح شده، ترویج گرم خانه ها و روش های مدرن و علمی به عرصه تولید زراعتی و دامپروری در کشور طی بیش از ۲۰ سال اخیر و شکل گرفتن مزارع بزرگ سرمایه داری با کارگران مزدی متشکل از زنان کارگر به طور عمده در کاشت و تولید زعفران و کونار در افغانستان؛ همه و همه برهم خوردن تناسب آمار فوق الذکر در اشکال و میزان مالکیت بر زمین و پروسه تطور نیمه فئودالیسم کشور را نشان می دهد که خود مستلزم تحلیل و بررسی مستقل به کمک آمار و ارقام تازه است. پایان